

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

۲۶ سپتمبر ۲۰۰۹

یادداشت پورتال :

از همکار گرانقدر و دانشمند مبارز، داکتر صاحب روستار تره کی سپاسمندیم، که ندای پورتال را اجابت فرموده و نوشته مهم معنون به "پاسخ به چند سؤال" را جهت نشر در اختیار ما قرار دادند.

اداره پورتال AA-AA

دوکتور روستار تره کی
فرانسه، ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۹

پاسخ به چند سؤال

شاغلی محترم نعیم « بارز » سؤالات « متبازی » در رابطه به موضوعات داغ روز متوجه اینجانب ساخته است که با رعایت اختصار در صحبت، ذیلاً به جواب شان پرداخته میشود :

قبل از همه به مثابه مقدمه بدو نکته اشاره مینمایم :

یکی تأکید به اینکه علت اصلی بحران افغانستان طی بیش از سه دهه ، مداخلات خارجیت. این مداخله وقتی از قوه به فعل آمد و موجب تباهی های پی در پی شد، که در داخل کشور مثنی عناصر معامله گر، اجیر و دیوانه قدرت را به خدمت گرفت.

بعد از سرازیر شدن این همه سیلاب های خون، وقت آن رسیده است که افغان ها به این باور برسند که منبع اصلی فورمولبندی معادله قدرت سیاسی قوت های درونی مدافع آزادی ، حق ، عدالت و اصول است؛ نه نیروهای مهاجم که دیروز سوسیالیزم و سوسیالیست ها و امروز دیموکراسی و دیموکرات ها را در رکاب خود بسته اند.

دیگری پافشاری روی این نکته که پشتون با طالب و طالب با القاعده ، آنطوری که منقد قیاس کرده است، در ترادف قرار ندارد. امتزاج این سه عنصر ، خواست قوت های خارجی طی ۸ سال جنگ در افغانستان است:

قوای مهاجم خارجی برای اینکه روشنفکر را در پلان های سیاسی خود شریک بسازد و چه بسا آنها را علیه مردم استعمال کند، به تولید فضای ترس از یک « هیولا » ضرورت داشت. این هیولا توسط ماشین غول پیکر تبلیغاتی کشور های مهاجم ایجاد شد و نامش هم « طالب » گذاشته شد.

اشتباهات بزرگ زمان حکومت طالبان به دادن شاخ و پنجه به این هیولا کمک کرد. تعلیم یافته و روشنفکر که از ترس میلرزید، یگانه پناهگاه را آغوش باز و پر سخاوت قوت های مهاجم یافت. بنیه سیاسی توطئه اشغال بعداً با عملیات نظامی در پیوند قرار گرفت. یکی مکمل دیگری واقع شد. این همه، جنگ غیر عادلانه فعلی را تغذیه کرد.

اما واقعیت اینست که از آغاز تا حال طالب جزئی از مقاومت است نه کل آن. اما پشتون ها بدنه مقاومت را تشکیل میکنند. این هم دلایل سوسیولوژیک و تاریخی دارد. درین شکی نیست که امروز درین مقاومت از اقصای عالم اسلام داوطلبان زیادی که غربیان آنها را بنام تروریست و القاعده میشناسند، اشتراک دارند. این داوطلبان از مجموع مقاومت دو طرف خط دیورند، صرفاً در حدود یک دهم را تشکیل میکند نه همه آنرا.

انگیزه جهانی شدن جنگ اسلام را با مسیحیت اداره بوش تدارک کرد: در آنچه بوش محور شرارت مینامید لاقلاً سه کشور اسلامی از جمله افغانستان جا داشت، گرچه از افغانستان نام برده نشد.

اینکه چگونه میتوان مقاومت سچه افغانی را از مخرج مشترک بیرونی آن جدا کرد، بسته به انبوه فکتور های داخلی و خارجیست. عامل خارجی در دادن استقامت به پهنای جنگ تعیین کننده معلوم میشود: جهادپرست های عالم اسلام بدنبال تهاجم «صلیبیون» (اصطلاح از جهادپرست هاست) به یک کشور اسلامی، به منطقه آمده اند. با دفع تهاجم، بخش عمده رزمندگان از راهی که آمده اند، باز خواهند گشت. تاریخ ختم اشغال شوروی تکرار خواهد شد. البته شرط تصفیه افغانستان از مثنی از هواداران تبدیل افغانستان به صدور انقلاب جهانی اسلام که ممکن در باقی ماندن در کشور اصرار کنند، استقرار یک نظام ملی، اسلامی و دارای شایستگی لازم برای جمع و جور کردن افغانستان است. این حکومت باید به موافقت مقاومت مسلح شکل بگیرد و از قابلیت لازم «سیاسی» برای گرد آوردن نمایندگان افشار وسیع مردم و در عین حال از کفایت قابل توجه «نظامی» برای دفع نا امنی های احتمالی آینده برخوردار باشد. فقط ازین طریق میتوان ضمانت لازم را در اینکه از ناحیه افغانستان خطری امنیت دیگران را تهدید نکند، به جامعه بین المللی اعطاء کرد.

میرسیم به ارائه پاسخ به سوالات استخراج شده از نوشته منقد:

۱- در نقد چندین بار از عملیات ترورستی مخالفین مسلح یاد شده است. به عملیات ترورستی دولتی قوت های مهاجم خارجی که آخرین آن حادثه غم انگیز کندز است، حتی با یک حرف اشاره صورت نگرفته است. انگیزه این خودکشی و بیگانه پروری غیر از همان نشان دادن چراغ سبز به مراجع بیرونی ستیزه گر تا گوشه چشمی به ارادتمندان از نظر افتاده داشته باشند، چه چیزی میتواند باشد؟ افغان ها طی بیش از سه دهه به این سو به این تردستی، چشم بندی و شعبده بازی برخی تعلیم یافته ها در عرصه سیاست خوب آشنایند.

جنگ فعلی را میتوان چنین تعریف کرد:

جنگ طرف ضعیف از نظر ابزار جنگی اما دارای انگیزه های نیرومند عقیدوی در برابر جانب قوی از نظر ساز و برگ نظامی اما ضعیف از نظر عقیدوی.

توسل مقاومت مسلح را به تروریزم باید در جنگی سراغ کرد که طرفین دارای ابزار جنگی مساوی نیستند: مقاومت از قدرت آتش طیاره و تانک بهره مند نیست. درین جنگ نا مساوی طی ۸ سال، در برابر مرگ هر عسکر خارجی، ده ها تن نیرو های مقاومت مسلح به شهادت رسیده اند. بهر حال! هردو شکل تروریزم اعم از غیر دولتی و دولتی که از مردم غیر ملکی به هزاران قربانی گرفته است، محکوم است.

تروریزم با موازین حقوقی که منقد به غلط در عنوان نامه خود توجیه آنرا به من نسبت داده است، ناسازگار است. موضوع صرفاً در بُعد سیاسی آنها با انبوه اعتراضات مطرح است.

در باب ناراحتی منقد از اتکای روستار تره کی به موازین حقوق که دران قوت های مهاجم، مخاطب قرار گرفته اند، عرض میشود:

قصد نویسنده از کشانیدن برخورد های غیر اصولی قوت های مهاجم در تراژیدی کشور در محدوده مباحث حقوقی، صرفاً جلب توجه پاسداران جهانی دیموکراسی؟! و حاکمیت قانون؟! در رعایت اصول در مناسبات بین المللی است. باید قوت های مهاجم به افغان ها این انتباه را بدهند، که از جوامع « مدنی » تشریف آورده و در جنگل با حیوانات وحشی درگیر نبرد نیستند. آنها مأموریت تأمین صلح و استقرار حاکمیت قانون را در کشوری بدوش دارند، که مردم آن قبل از مداخلات بیرونی (این منبع بحران و جنگ صادر شده که مسؤلیت امروزی آن بدوش ناتو است) قرن ها در صلح، امنیت و اصولیت زندگی میکردند.

۲ - منقد از حمایت نویسنده از « طالبان » (در واقع مقاومت) اظهار نگرانی کرده است. این نگرانی از چند جهت مطرح است:

- وابستگی مقاومت به پاکستان.

- عقب ماندگی مفکوری و سیاسی طالبان.

- پیوند طالبان با القاعده.

قبل از ارائه جواب به نگرانی های مطرح در سؤالات بدو نکته اشاره میشود:

یک- همان طوریکه قبلاً اشاره شد، قوای مهاجم خارجی روی اختصار، استکبار و غرض مقاومت مسلح را طالب نامیده است، تا جاذبه حضور نظامی خود را برای روشنفکر طالب گریز، قابل هضم ساخته باشد. روشنفکر نباید به این دام گسترده تا ابد بند باقی بماند.

دو- روستار تره کی از مقاومت (به زعم منقد، طالب) نه به خاطر پشتون بودنشان بلکه به دلیل مظلوم واقع شدن شان حمایت میکند. مطمئن باشید که این پشتی بانی شامل حال همه اقوامی خواهد بود، که خود را افغان بگویند و مغضوب مراجع بیرونی واقع شوند!!!

در دادن سقوط به حکومت طالبان یک اصل حقوقی (حق حاکمیت ملی) نقص شد. بناءً دفاع از مقاومت میتواند دفاع از یک پرنسیب بنیادی حقوق تلقی شود، که نظام حقوق بین المللی در محور آن شکل گرفته است.

پشتون ها بخش بزرگتر را در تقسیم بندی ترکیب اجتماعی میسازند. بناءً پوتانسیل نیرومند تر اجتماعی را برای تأمین امنیت، حفظ استقلال و تمامیت ارضی افغانستان دارند. حمایت از مقاومت که در بخش عمده با قبایل پشتون پیوند تباری دارد، در واقع دفاع از یک سلسله اصولیست که در پیوند با امنیت، صلح و آزادی قرار میگیرد، نه تبعیت از جذبات قومی.

ازین گذشته امروز طالبان (در واقع مقاومت)، خود را با ارزش های زندگی معاصر در تطابق قرار داده اند و دلیل مزید دیگری به حمایت از خود ارائه کرده اند (به پیام تبریکی رهبر طالبان نسبت حلول عید مراجعه شود).

بلی! مقاومت در بخش عمده خود تحت حمایت سیاسی، لوژستیک و تسلیحاتی پاکستان قرار دارد. پاکستان مانند دیروز (تجاوز شوروی) از مقاومت افغانی به مثابه لشکر جبهه مقدم برای حفظ کشور از « سر ریزه شدن » قوای ناتو در آنسوی خط دیورند و نهایتاً افزار فشار سیاسی در انکشاف حوادث آینده افغانستان استفاده میکند. منافع متقابل دو طرف مقاومت و پاکستان را پیوند میدهد.

ازین گذشته دوام جنگ در افغانستان زمینه های جلب بیشتر کمک های اقتصادی و نظامی قوای ائتلاف را به پاکستان میسر میسازد. درین مورد درین اواخر قرآینی مبتنی بر تغییر موضع پاکستان زیر مطالعه مقامات آن کشور به ملاحظه میرسد.

پاکستان در تأمین صلح در افغانستان نقش کلیدی دارد: تشویق مقاومت مسلح به آغاز مذاکره، ایجاد زمینه های داشتن تعبیر اعتدالی از اسلام و نهایتاً قطع پیوند مقاومت با القاعده (که مطمئناً روی الزامات جنگ مطرح است)، بکمک پاکستان میسر است.

با انداختن یک نظر اجمالی به تاریخچه ایجاد تحریک طالبان از عناصر رسوب کرده از مجاهدین سابق و سربازگیری آنها حین آغاز به اصطلاح « فتوحات » از میان عامه مردم و حذف جنگ سالاران از صحنه سیاسی و نظامی کشور به این نتیجه میرسیم، که طالبان (مقاومت) در محتوای کدام ایدئولوژی مذهبی (مانند حزب و جمعیت اسلامی) تشکل نیافته اند. آنها مسلمانان سنت گرا اند که مجبوریت های فعلی جهاد موجب ایجاد پیوند شان با رادیکال ترین گروه های مذهبی شده است. این پیوند اقتضائی و تکتیکی است.

پیام اخیر رهبر طالبان به مناسبت حلول عید که با دقت و واقع بینی تنظیم شده است، ممثل گذار حرکت طالبان از یک جریان دوگماتیست ده سال قبل به یک حزب سیاسی سازگار با جامعه مدنی است.

۳ - بلی! افغانستان اشغال است. به این دلیل ساده که حکومت مخلوق تهاجم خارجی در هیچ تصمیم قوت های مهاجم در رابطه به افغانستان و از مجرای افغانستان در منطقه در چوکات یک قرارداد بین المللی سهم ندارد.

افغانستان به زندان افغان ها تبدیل شده است، که هیچ تبعه افغان، احساس مصونیت نمیتواند. اگر ۸ سال قبل نیرو های خارجی آماده میشدند که منافع ستراتژیک حضور خود را با مصالح ملت افغانستان از مجرای یک معاهده بین المللی که به تأیید لویه جرگه عنعنوی میرسید، در تطابق قرار دهند و از زورگویی منصرف شوند، اشغال مطرح نمیشد و جنگ ابعاد وسیع امروزی را اختیار نمیکرد.

ازان جائی که روشنفکر معامله گر و اپورتونیست طی ۸ سال نه تنها موفق به تشکیل یک محور ملی مسالمت آمیز اعتراض علیه جنگ غیر عادلانه تحمیلی نشده است، بلکه در مواردی در تبنائی با اشغال و جنگ قرار گرفته است، بناءً مقاومت مسلح یگانه مجرای مؤثر احتجاج علیه اشغال و کلیه عواقب ناگوار آن باقی میماند، و جاذبه آن به موازات ریخته شدن خون بیشتر از جانب قوای خارجی افزونتر میشود.

روستار تره کی و امثالهم در فقدان یک حرکت « مسالمت آمیز » دفاع از اصول، خود را در موضع حمایت از مخالفین مسلح که به شیوه خود در دفاع از اصول قرار دارند، قرار داده است.

۴ - منقد انگیزه تهاجم امریکا را به افغانستان حمایت طالبان از القاعده قیاس کرده و امریکا را برای آغاز جنگ تهاجمی به کشور حق به جانب شمرده است. سابق منقد از قرار گرفتن در موضع جنگی یک کشور خارجی، هرچه باشد، نمیتواند موجب کتمان یک حقیقت بزرگ شود. بدین معنی که:

در آستانه انفجار نیویارک، القاعده به گروه های غیر متمرکز و غیر متجانس تقسیم شده بود که با یکدیگر ارتباط سازمانی نداشتند. این عدم تمرکز اورگانیکی تا حال ادامه دارد. تا کنون سند و مدرکی که عملیات ترورستی نیویارک از افغانستان سازماندهی شده باشد، در دست نیست. قرآینی بدست است که حمله بر نظام طالبان بنا بر دلایل ستراتژیک و ژئوپولتیک قبل از حادثه نیویارک طراحی شده بود.

بهر حال! اگر آغاز عملیات نظامی امریکا را در سال اول توجیه هم کنیم، دوام عملیات نظامی و کشتار هزاران افغان طی ۸ سال، برای تأمین مقاصدی که از افغان ها پنهان نگاه داشته شده است، بصورت قطع قابل توجیه نیست.

۵ - در مورد اینکه در زمان حاکمیت طالبان افغانستان توسط القاعده اداره میشد و یا طالبان، عرض میشود که: مناسبات میان این دو روی ارزش های عقیدوی و اخوت اسلامی (با این تفاوت که طالبان به انقلاب اسلامی جهانی باور نداشتند) اتکاء میکرد. سلسله مراتب سیاسی بین شان وجود نداشت. القاعده در بدل حق اقامت در افغانستان، به طالبان پول، افزار جنگی و در حد ناچیزی ملیشیا تدارک میکردند. اداره کشور در دست در اختیار طالبان بود.

طالبان بصورت قطع در عملیات ترورستی القاعده که مغایر طبیعت افغان ها قیاس میشود ، شریک نبودند. از همین لحاظ تحریک طالبان در لیست گروههای ترورستی بین المللی؟؟ که از جانب اداره بوش تنظیم شده بود ، شامل نبود. طالبان کفاره گناه دیگران را پرداختند. دیگر این که مرکزیت قوماندۀ آن تا هنوز در ابهام قرار دارد.

۶ - منفذ از تسلط یک قوم بر سایر اقوام اظهار دلخوردگی و سراسیمگی نموده است. نویسنده خود را در نگرانی منفذ شریک میدانند. اما چاره چیست ؟ جنگ بیش از سه دهه نتوانسته است ساختار های قبیله‌ای را متلاشی کند. نظام قبیله‌ای داخل افغانستان و آنطرف خط دیورند با تأثیرات متقابل مکمل یکدیگر واقع شده و به نحوی قله تسخیر ناپذیر را در برابر نفوذ ارزش هائی که توأم با خشونت از بیرون اعمال شود ، ایجاد کرده است

سیستم طبیعی تقسیم قدرت یعنی نظام قبیله‌ای ، ضابطه مؤثر در تأمین امنیت است ، اما مرجع عادلانه در تقسیم قدرت سیاسی نیست.

این بسته به افغان هاست که در شرایطی که دیموکراسی وارداتی معروض به شکست است ، تا چه پیمانۀ ای توقعات خود را در حد واقعیت ها جا به جا میکنند و نهایتاً میان مؤثریت و عدالت نظام سیاسی آینده تعادل سیاسی لازم را ایجاد مینمایند.

۷ - در مورد اینکه چرا اقوام غیر پشتون سهم مؤثر در مقاومت ندارند ، باید گفت : با حضور قوای خارجی در نظام طبیعی تقسیم قدرت، تعدیل مصنوعی و اقتضائی وارد شد که از آن اقلیت های قومی و مذهبی سود فراوان بردند :

رسمیت دو زبان و دو مذهب ، تعلیم به چندین زبان طبق تجویز قانون اساسی ، انفاذ قانون احوال شخصی ، سهم سخاوت مندانه در قدرت و بالاخره طرح پارلمانتریزم و فدرالیزم (که گرایش گریز از مرکز قیاس میشود) ، از برکت حضور قوای خارجی به اقوام برادر میسر شده است. این دست آورد ها در حالات عادی حتی با گذشت نیم قرن امکان پذیر نبود.

واقعیت اینست که در شرایط انکشاف طبیعی اوضاع و بیرون مداخله بیرونی، تأمین اصل تساوی حقوق در طویل المدت با ذوب شدن ساختارهای قبیله‌ای در کوره ملت به مفهوم مدرن آن میسر است.

گروه های جنگی وابسته به اقوام غیر پشتون گمان میکنند که با دفع حضور خارجی و احراز مجدد قدرت توسط پشتون ها که همیشه در موقف دفاع از تمرکز قدرت در محور حاکمیت مرکزی قرار داشته اند از امتیازات دوران جنگ محروم خواهند شد. این تصور لایه های کوچکی از اقوام غیر پشتون را در موضع دفاع از اشغال خارجی و جنگ و مخالفت با مذاکره با طالبان (مقاومت) قرار میدهد .

اما بخش عمده اقلیت های قومی مخالف « بالقوه » اشغال و جنگ هستند و بصورت قطع حاضر نیستند « آزادی » را با « قانون احوال شخصی » معاوضه کنند. با گسترش دامنه جنگ در شمال این مخالفت بالقوه به « بالفعل » تبدیل شده راهیست.

با اینهمه برخی از امتیازات اعطاء شده به اقشار در حاشیه قرار گرفته را میتوان محصول دینامیزم سه دهه جنگ و بناء برگشت ناپذیر تلقی کرد.

افغانستان برای خروج از بحران بیش از سه دهه به همدلی و باور متقابل فرزندان اهل و صالح خود ضرورت دارد. وقت آن رسیده است که روشنفکر افغانی بجای اعلام پیوند با مواضع مبهم ، پنهان ، مشکوک و معما آمیز سیاسی قوت های خارجی از طریق ایجاد مشاجرات قلمی با اشخاص و گروه های معین ، تلاش خود را در جهت رفع کدورت ها و اختلافاتی که قوای مغرض مهاجم آنرا دامن میزند ، بکار بیاندازد.

در افغانستان قوای خارجی در پهنه تاریخ آمده اند و باز گشتانده شده اند، اما مردم جا به جا باقی مانده اند. بهره برداری از حضور موقتی قوت های خارجی برای دست یابی به امتیازات معین و تشویق نیرو های بیرونی به جنگ علیه برادران هموطن برای حفظ این امتیازات ، خصومت ها را از سطح به عمق میبرد و آنرا به منبع انفجار در آینده ، پس از خروج قوای مهاجم تبدیل میکند. امروز افغانستان معروض به پروبلم های بزرگ است. جنگ تحمیل شده از خارج یکی از آنهاست. همه امکانات ما باید در جهت دریافت راه قطع جنگ بکار گرفته شود. استفاده از مناقشات ذات البینی افغانی قوم و مذهب به مثابه افزار اعلام پیوستگی به موضع سیاسی این یا آن کشور خارجی و تشویق آنها به جنگ علیه هموطنان ناراض و مخالف کار منصفانه نیست. بناء نویسنده به مشاجره قلمی که شاغلی منقد آغاز کرده است ، در همین جا نکته پایان میگذارد. با استفاده از فرصت از شاغلی آصف خواصی که به پهلوهای دیگر بحث روی دست روشنی انداخته اند اظهار امتنان مینمایم.

« پایان »